

نقش ابراهیم خلیل خان جوانشیر در جنگ‌های ایران و روسیه

دکتر رضا شعبانی^۱

سجاد مرادی هزاری^۲

چکیده

قفقاز سرزمینی کوهستانی و متشکل از اقوام و قبایلی است که در قرن ۱۳ هجری قری شاهد جنگ‌ها و لشکرکشی‌های تأثیرگذار بر بسیاری از تحولات پس از خود بود. از دلایل عمده این جنگ‌ها سیاست توسعه‌طلبانه روسیه بود. قفقاز منطقه‌ای ثروتمند بود که راه‌های مهم بازرگانی از آن عبور می‌کرد. وجود گروه‌های قومی با مذاهب مختلف و سلطه حکومت‌های مسلمان، بهانه حمایت از مسیحیان منطقه را به روسیه داد تا در مسائل مربوط به قفقاز دخالت کند و با استقرار نیروهای نظامی باعث جنگ‌های طولانی مدت شود. در طی این جنگ‌ها، خوانین و حکام مختلف قفقاز مواضع متفاوتی در پیش گرفتند: بعضی از آن‌ها، از جمله ابراهیم خلیل خان جوانشیر، گرجی‌ها و ارامنه‌ی قراباغ، سیاست همراهی با روس‌ها را در پیش گرفتند. تعدادی نیز سیاست دوگانه‌ای در پیش گرفتند، به طوری که هم با روس‌ها و هم با ایرانی‌ها رابطه داشتند و تنها به منفعت خود فکر می‌کردند. از جمله آن‌ها می‌توان به مصطفی خان شروانی، مصطفی خان طالش و جعفر قلی خان دنبلی اشاره کرد.

واژگان کلیدی: ابراهیم خلیل خان، قفقاز، خوانین قفقاز، دولت روسیه، دولت ایران

۱. استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

تاریخ دریافت: بهار ۱۳۸۸ تاریخ پذیرش: تابستان ۱۳۸۸

مقدمه

سرزمین قفقاز و ساکنان مسلمان و مسیحی آن، پس از سقوط صفویه تا برآمدن قاجارها و سپس در دورهٔ هجوم روس‌ها به این سرزمین شمالی ایران، مواضع متغیر و ناهمگونی با قدرت‌های مرکزی ایران داشتند. پس از توسعه‌طلبی روس‌ها در این منطقه، بحران‌های سیاسی در قفقاز ابعاد پیچیده‌تری پیدا کرد. شماری از اقوام و خوانین منطقه به مقابله با هجوم روس‌ها و مقاومت در مقابل آن‌ها پرداختند و شماری نیز سیاست همراهی با روس‌ها را در پیش گرفتند. برخی نیز به سیاست اتحاد با روس‌ها سوق یافتند؛ گاهی هم با دولت مرکزی ایران هم‌آهنگ می‌شدند. در این تحقیق کوشش شده است تا زمینه‌ها، ریشه‌ها و دلایل این تنوع موضع‌گیری حکام و خوانین قفقاز، به‌ویژه نقش ابراهیم خلیل خان جوانشیر، در جریان جنگ‌های ایران و روس بررسی شود.

جغرافیای قفقاز و ویژگی‌های آن

سرزمین کوهستانی‌ای که از شمال به جنوب غربی روسیه، از جنوب به ایران و شمال شرقی ترکیه، از شرق به دریای مازندران و از غرب به شمال شرقی ترکیه و دریای سیاه محدود شده است؛ به عبارت روشن‌تر، تمام سرزمین‌ها و مناطقی که از داغستان آغاز می‌شود و گرجستان و ارمنستان و جمهوری آذربایجان را در بر می‌گیرد، سرزمین قفقاز به‌شمار می‌آید. این سرزمین، اگرچه سابقه‌ی طولانی دارد، اما نام آن قدمت چندانی ندارد و سابقه‌ی رواج آن از دو سه قرن اخیر فراتر نمی‌رود. به‌نام قفقاز در سال ۴۷۹ میلادی برخورد شده است که بومیان قدیم داغستان از آن نام استفاده می‌کردند (گوگچه، ۱۳۷۳: ۱). هرودت مورخ یونانی در چند جای کتاب *تواریخ* خود از این سرزمین با نام «Caucasus» سخن می‌گوید (هرودت، ۱۳۵۰: ک ۱۰۴، ۱ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ک ۳، ۹۷، ک ۴، ۱۲) که با اندک توجه به تلفظ این واژه‌ی لاتین، احتمال دارد که نام قفقاز از تلفظ نام لاتین این سرزمین، خصوصاً از نام روسی «kavkaz» که به ریشه‌ی یونانی نزدیک است، رواج یافته باشد. بعضی از محققان منشأ نام قفقاز را از ایران و برگرفته از کوه قاف می‌دانند (امیر احمدیان، ۱۳۷۶: ۱۵). در معدودی از منابع جغرافیایی قرون اولیه، به سرزمین قفقاز «قبق» اطلاق شده است و درباره‌ی آن نیز فقط به ارایه‌ی مطالبی بسیار محدود و حاشیه‌ای بسنده کرده‌اند.

سرزمین قفقاز به لحاظ جغرافیایی از غرب به دریای سیاه، از شرق به دریای مازندران، از شمال به جنوب غربی روسیه و از جنوب به ایران و ترکیه محدود می‌شود. مساحت این منطقه برابر ۴۴۰ هزار کیلو متر مربع است (همان: ۱۹) که توسط کوه‌های قفقاز بزرگ یا کوه‌های آب پخشان به دو منطقه‌ی جداگانه تحت‌عنوان: قفقاز شمالی و قفقاز جنوبی تقسیم می‌شود.

قفقاز شمالی

سرزمین‌های واقع در شمال رشته کوه‌های قفقاز بزرگ، بین سواحل غربی دریای مازندران در شرق، رشته کوه‌های آب پخشان و رشته کوه‌های قفقاز بزرگ در جنوب، چاله کومامانیچ (Manich) در شمال و ساحل دریای سیاه در غرب، که مساحتی برابر ۱۳۴ هزار کیلومتر را شامل می‌شود، محدودهٔ قفقاز شمالی است (همان: ۲۰).

قفقاز جنوبی

سرزمین‌های واقع در جنوب رشته کوه‌های قفقاز بزرگ را، که بین سواحل غربی دریای مازندران در شرق، آب پخشان و کوه‌های قفقاز بزرگ در شمال، رود ارس در جنوب و شمال شرقی ترکیه و دریای سیاه در غرب قرار گرفته است، قفقاز جنوبی می‌نامند، که به ترتیب از شرق به غرب آن، جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان قرار دارند (همان‌جا).

جغرافیای تاریخی قفقاز

در متون فارسی مناطقی که قفقاز نامیده شده است، اکنون شامل سه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان است. بعضی نواحی جنوب داغستان و سرزمین اوستیای جنوبی را نیز به آن افزوده‌اند، ولی بقیه‌ی نواحی، مانند سرزمین‌های اقوام کاباردا، چرکس‌ها، آدیغه (آدیگه)، آبازین، قراچای، بلخار، اوستی، چچن، اینگوش، ترکای داغستان و لزگی در محدوده‌ی ماوراء قفقاز یا قفقاز شمالی محسوب می‌شوند (رضا، ۱۳۷۸: ۱۲).

آذربایجان

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون آذربایجان نامیده می‌شود، و در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشت. این سرزمین را در روزگار باستان «آلبانیا»

می‌نامیدند. مورخان و جغرافی‌نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته‌اند و سرزمین «آلبانیا» را جزو آذربایجان (آتروپاتن) دانسته‌اند (رضا، ۱۳۶۰: ۱۶).

اران

اران سرزمین است در شرق قفقاز که توسط رود ارس از آذربایجان جدا شده است و حدود آن در دوره‌های مختلف متغیر بوده است و نام آن را جغرافی‌نویسان به شکل‌های گوناگون درآورده‌اند: یونانیان آن‌جا را آلبانیا (Albania) و به صورت آریانیه (Arianiey) و نام مردم این سرزمین را که در روزگاران کهن البانوی (Albanoi) خوانده می‌شد، به صورت آریانوی (Arianoi) آورده‌اند (همان: ۲۴). احمد کسروی بر این عقیده است: «که «آران» از واژه «آر» پدیدآمده که نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیره آریایی است. همچنین، معتقد است که بومیان نخستین آران، «آل» یا «آر» نام داشته‌اند که نام دیگری از نژاد «ایر» است» (کسروی، ۱۳۳۵: ۲۶۴).

ارمنستان

ارمنستان بخش مهمی از قفقاز است که جغرافی‌دانان مسلمان، شهرها و تقسیمات آن را بیان کرده‌اند. یعقوبی در *البلدان*، ارمنستان را سه بخش کرده، که بخش اول آن شامل شهرهای دبیل و قالی قلا، خللاط و شمشاد و سوار است، و بخش دوم آن شامل شهرهای بردعه، بیلقان، قیله و دربند، و بخش سوم آن را خزران و تفلیس و شهری معروف به مسجد ذی‌القرنین دانسته است (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۴۵). یاقوت ارمینیه را به دو قسمت بزرگ و کوچک تقسیم کرده که مرز آن‌ها از بردعه تا باب‌الابواب و از سوی دیگر تا کشور روم امتداد داشته است و نیز می‌گوید که ارمینیه کوچک شامل تفلیس و بخش‌های آن، و ارمینیه کوچک شامل خللاط و بخش‌های آن است (حموی، ۱۳۸۰: ۲۰۰).

داغستان

داغ در ترکی به معنای کوه است؛ بنابراین، باید داغستان را «سرزمین کوه‌ها» معنی کرد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۷). با این حال، این بدان معنا نیست که تمام سرزمین داغستان کنونی کوهستانی است و فشردگی کوه‌ها در تمام قسمت‌های آن یکسان است. همین

واقعیت حاکی از آن است که، هم نام داغستان از سرزمین کوهستانی آن اخذ شده و سپس به سایر مناطق جلگه‌ای و ساحلی آن تعمیم داده شده است، و هم واژه‌ی داغستان، تناسبی واقعی با تمام این سرزمین ندارد. ساکنان قدیم داغستان، یعنی همان ساکنان مناطق کوهستانی، به درستی خود را «داغلی»، یعنی کوهستانی و منسوب به کوهستان، می‌نامیدند. از مشهورترین مناطق داغستان، قلعه‌ای بود که آن را باب‌آلان می‌نامیدند. این قلعه تنها مسیر عبور از کوهستان اصلی داغستان بود و به دلیل اهمیت فراوان آن، توسط شعرای ایرانی وصف شده است (رضا، همان: ۴۷-۵۲).

شروان

شروان یا شیروان، نام ولایتی مشهور از ولایات قفقاز و در نزدیکی دربند است که پس از امضای قرارداد گلستان، از خاک ایران جدا شد و به قلمرو امپراتوری روسیه پیوست. این ولایت در مناطق جغرافیایی دوره‌ی اسلامی قسمتی از اران شمرده می‌شد. مقدسی، شیروان را در کنار تفلیس، قلعه، خنان، شمکور، جنزه (گنجه)، بردیج و شماخی یا شمارخیه، باکو و دربند و شهرهای دیگر در منطقه‌ی اران، در شمار شهرهای ایران نام می‌برد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۵۴). اصطخری و برخی دیگر، شیروان را از جمله شهرهای اران دانسته‌اند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۸۵).

گرجستان

گرجستان، کشوری که اکنون در قسمتی از قفقاز و در مجاورت ارمنستان قرار دارد، نخستین ایالت تابع ایران بود که در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری اشغال شد و به خاک روسیه ضمیمه گشت. گرجستان برخلاف ارمنستان، شروان، اران و داغستان و دیگر ایالات قفقاز، در منابع قدیم، هرگز نام گرجستان نداشته و حتی ایالتی مستقل نیز محسوب نمی‌شده است. اصطخری که سفر خویش را برای مطالعه شهرها و سرزمین‌ها در همان قرن چهارم هجری قمری آغاز کرده است، بدون آن‌که از جایی به نام سرزمین گرجستان و یا جورجیا یاد کند، گزارشی کوتاه از تفلیس آورده و از این شهر، ذیل معرفی ارمنیه و اران و آذربایجان، یاد کرده است (همان‌جا).

زمینه‌های توجه روسیه تزاری به قفقاز

حاکمیت سلسله‌ی صفوی به نیم‌راه خود رسیده بود که شاه عباس اول به پادشاهی رسید. او با لیاقت و کاردانی خود دوام سلسله‌ی صفویه را به مدت یکصد سال دیگر تضمین کرد و کشور پهناور ایران را دوباره قدرتمند و بی‌رقیب نمود. ولی با پایان یافتن پادشاهی او در سال ۱۰۳۸ ه.ق، عمدتاً افرادی نالایق و بی‌کفایت جانشین او شدند که نه تنها از مملکت‌داری چیزی نمی‌دانستند، بلکه از شرایط زمان خود و تحولات جهان نیز غافل بودند. خود شاه عباس نیز با توجه به برخورد او با شاه‌زادگان و پسرانش که به قتل آن‌ها انجامید، بی‌تأثیر نبود؛ به این ترتیب، با پادشاهی شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه.ق) تیر خلاص این سلسله توسط افغانان شلیک شد.

تا زمانی که صفویان در اقتدار بودند، روس‌ها امکان هیچ‌گونه توسعه‌طلبی در قفقاز نداشتند. در زمان پترکبیر بود که روس‌ها متوجه قفقاز شدند. به‌درستی نمی‌توان گفت که پترکبیر چه وقت به فکر حمله به ایران افتاد. وی سال‌ها قبل از حمله به ایران، سه نقشه در سر داشت: ۱. برقرار کردن یک راه امن تجاری میان روسیه و هندوستان از راه دریای خزر و از آن‌جا از طریق خیوه و بخارا یا ایران؛ ۲. نظارت کامل بر تجارت ابریشم ایران؛ ۳. به‌دست آوردن تفوق در دریای خزر (این نقشه آخر مستلزم اجرای دو هدف دیگر بود). (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۵۷). پترکبیر چند سال پیش از آغاز هجوم روسیه، آرتمی ولینسکی (Artemi Vilinsky) را به‌عنوان سفیر نزد شاه ایران فرستاد. ولینسکی در گزارش خود اوضاع ایران را بسیار آشفته گزارش کرده است و این‌که وی می‌تواند به بهانه‌ی کمک به ایران به این کشور حمله کند. او در ضمن، به‌طور تخمین تعداد سربازانی را که در این لشکرکشی لازم خواهد داشت، گزارش کرد و گفت که با یک لشکر کوچک روسی می‌توان ایران را به آسانی فتح کرد (همان: ۱۵۸-۱۵۹).

مباحث تاریخ قفقاز فراوان است و برای بسیاری از آن‌ها تحقیقات بسیاری صورت گرفته است، اما یک مبحث آن‌که اتفاقاً از مباحث اصلی تاریخ قفقاز است، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. این مبحث، نقش خوانین قفقاز در جنگ‌های ایران و روسیه است که بر طولانی شدن جنگ‌ها و نتایج مربوط به آن، تأثیر بسیاری گذاشتند. از جمله‌ی این خوانین، مصطفی

خان شروانی، مصطفی خان طالش، جعفر قلی خان دنبلی، شیخعلی خان قبه‌ای، ابراهیم خلیل خان جوانشیر و غیره بودند. در این‌جا به بررسی نقش ابراهیم خلیل خان جوانشیر می‌پردازیم، که از جمله‌ی مقتدرترین خوانین منطقه قفقاز بود. از این‌رو، مواضع او در طول جنگ‌های ایران و روسیه و نیز مسئله اصلی، یعنی همراهی و تضاد بین ابراهیم خلیل خان جوانشیر با حکومت آقا محمد خان و فتحعلی‌شاه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

حکام محلی قراباغ

قراباغ در آغاز قرن دهم هجری قمری و به هنگام پیدایش دولت صفوی در جزو شهرها، ولایات دولت صفویه درآمد و چادرنشینان قاجار و اتوزایکی، که از بومیان این سرزمین بودند، خود را از جمله مؤسسان اتحادیه‌ی قبیله‌ای قزلباش می‌دانستند (جوانشیر قره باغی، ۱۳۸۲: ۴-۵). پس از قتل نادرشاه، چند تن از خان‌های قفقاز توانستند از نارضایتی مردم به منظور به‌وجود آوردن حکومتی مستقل برای خود استفاده کنند. آن‌ها هرکدام در منطقه‌ای علم استقلال برافراشتند و خود را خان آن منطقه نامیدند. همگانی‌ترین ویژگی این خان‌نشین‌ها، علاقه‌ی آن‌ها به استقلال و حفظ حاکمیت خودشان بود. آنان در این راه از هیچ کاری فروگذار نبودند (راه ورلیقون، ۱۳۷۶: ۷۵). بنیان‌گذار خان‌نشین قراباغ، مردی شجاع و زیرک به نام پناه علی بیگ ساریجامی از قبیله جوانشیر قره‌باغ بود. او در دربار نادرشاه جارچی بود. روزی شاه بر او خشمگین شد. چندی بعد نیز شاه به برادر او، بهبود علی بیگ، بدگمان شد و دستور قتلش را صادر کرد. پناه علی بیگ که بر جان خود بیمناک شده بود، با شش نفر از نزدیکانش از دربار گریخت. به فرمان شاه، گروهی برای یافتن و دست‌گیری آن‌ها اعزام شدند. شاه که به این مسائل بسیار حساس بود، تأکید کرده بود که حتماً فراریان دست‌گیر شوند و به مجازات خود برسند تا دیگران نیز عبرت بگیرند (همان‌جا).

پناه علی بیگ که خود را در خطر می‌دید، به جار بالاکن در داغستان گریخت. پناه علی بیگ در داغستان سوارانی دور خود جمع کرد و با کارگزاران نادرشاه در قفقاز به مبارزه پرداخت. این وضع سه سال طول کشید، تا این‌که خبر قتل نادرشاه به قفقاز رسید. پناه علی بیگ بی‌درنگ با دویست نفر از سوارانش به قره‌باغ بازگشت و خود را خان نامید. هنگامی که این خبر به حاجی چلبی حاکم خان‌نشین شکی رسید، بی‌درنگ به قره‌باغ حمله کرد. پناه

علی بیگ که هنوز قدرت لازم را پیدا نکرده بود، در جنگ شکست خورد. با این حال، نا امید نشد و به سرعت قاصدانی به سرخس فرستاد و از طوایف تبعیدی خواست تا به قره باغ بازگردند و به کمک آنان دژ بیات را از حاجی چلبی گرفت و در آن مستقر شد (همان، ۷۶). پناه علی خان در سال ۱۱۶۷ ه.ق، قلعه شوشی را ساخت و برای تحکیم استقلال اقتصادی قره باغ، دستور ضرب سکه را صادر کرد که نام این سکه‌ها پناه آباد یا پناباد بود (همان، ۸۲). فتحعلی خان افشار حاکم ارومیه که قدرتی یافته بود، خان قره باغ را به اطاعت از خود فراخواند، اما پناه خان جواب مساعدی نداد و خان افشار به قره باغ حمله برد، ولی با استحکامات قلعه‌ی شوشی کاری از پیش نبرد و پیشنهاد صلح به پناه خان داد و پسرش را گروگان گرفت. در سال ۱۱۷۵ ه.ق، که کریم خان برای به اطاعت درآوردن فتحعلی خان راهی آذربایجان شد، پناه خان به او کمک کرد و پس از شکست فتحعلی خان از کریم خان، پناه خان با دادن هدایایی گران قیمت قصد آزادی پسرش را داشت. همراهی پناه خان با کریم خان در نوسان قرار داشت؛ به همین دلیل نیز در اواخر سال ۱۱۷۶ ه.ق، چون قوای کریم خان زند به کنار رود ارس رسیدند، پناه خان که در این زمان در مقابل اراکلی خان هم ضعف نشان داده بود، خود را تسلیم کریم خان کرد. کریم خان برای جلوگیری از اغتشاشات بعدی در منطقه، مانع بازگشت پناه خان به قره باغ شد و در عوض ابراهیم خلیل پسر پناه خان را به عنوان خانی به قره باغ فرستاد (باکیخانف، ۱۹۷۰: ۱۶۲؛ موسوی نامی اصفهانی، ۱۳۳۸: ۱۱۴؛ جوانشیر قره باغی، ۱۳۸۲: ۳۷). این حکومت مهم‌ترین رقیب فتحعلی خان دربندی بود و تنها حکومتی بود که هیچ‌گاه مطیع و خراج‌گزار او نشد. مشهورترین فرد این خاندان ابراهیم خلیل خان سوم بود که مقارن سلطنت کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار و فتحعلی شاه می‌زیست.

روی کار آمدن ابراهیم خلیل خان جوانشیر

با فرا رسیدن دوره حکومت ابراهیم خلیل خان و در حالی که اراکلی خان از حمایت روس‌ها برخوردار بود، رقابت سختی بین آن‌ها وجود داشت. مهم‌ترین حادثه‌ای که موجب بروز کینه میان حکومت قاجاریه و ابراهیم خلیل خان جوانشیر شد، پناه جستن صادق خان شقاقی به ابراهیم خلیل خان بود. با وجود این، ابراهیم خلیل خان سیاست مدارا با آقا محمد خان را در پیش گرفت. مورخان قاجاری نوشته اند که در سال ۱۲۰۵ ه.ق، در حالی که آقا

محمد خان برای سرکوبی صادق خان شقاقی عازم سراب شده بود و صادق خان شقاقی هم که توانایی مقاومت را نداشت، شکست خورد و با شتاب روانه‌ی شوشی گردید و به ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حاکم آن‌جا پناه برد. ابراهیم خلیل خان که می‌دانست اگر به دفاع از صادق خان پردازد با واکنش آقا محمد خان روبه‌رو خواهد شد، به شفاعت صادق خان شقاقی در نزد آقا محمد خان پرداخت و به این ترتیب، هم خودش و هم صادق خان را از خشم آقا محمد خان مصون داشت (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۴۱۵).

در سال ۱۲۰۸ ه.ق، آقا محمد خان قاجار، سلیمان خان قاجار را برای واداشتن خوانین قفقاز به اطاعت از خود روانه‌ی آن‌جا کرد. مدت زمانی پس از رسیدن سلیمان خان به تبریز و اطاعت خوانین متعدد از او، ابراهیم خلیل خان جوانشیر نیز دو تن از خواص خویش را برای اظهار اطاعت به تبریز فرستاد و در همان حال به آن‌ها مأموریت داد از نیت سلیمان خان درباره‌ی او جستجو کنند. بعضی از نزدیکان خان شوشی، او را از سلیمان خان ترسانده و پرهیز داده بودند. با رسیدن فرستادگان مذکور، سلیمان خان به نوازش آن‌ها پرداخت. همچنین نامه‌ای به ابراهیم خلیل خان نوشت و او را به اطاعت از آقا محمد خان فراخواند (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۴۱). با رسیدن نامه‌ی فرستاده‌ی قاجار، ابراهیم خلیل خان در نهایت حاضر به تمکین از دربار قاجار شد و مدعی گردید که چون آن سال نمی‌تواند به تهران بیاید، پسر عموی خود عبدالصمد بیگ را به رسم گروگان و نشانه‌ی اطاعت روانه‌ی دربار خواهد کرد (همان، ۲۴۱-۲۴۲). البته این اطاعت، اطاعت کاملی نبود، به طوری که هم آقا محمد خان و هم ابراهیم خلیل خان، به آن واقف بودند؛ اما در آن شرایط، آقا محمد خان از همین اطاعت محدود استقبال کرد و علیه خان جوانشیر دست به اقدامی نزد.

در ۸ شوال ۱۲۰۹ ه.ق ابراهیم خلیل خان جوانشیر نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت. در این نامه به سلطان عثمانی نوشته بود که چندین مرتبه خوانین را علیه اراکلی خان والی گرجستان متحد کرده است و همگی منتظر ورود نیروهای عثمانی هستند تا کار والی گرجستان را که با روس‌ها متحد شده است، یکسره کنند و چون هیچ اقدامی از جانب سلطان عثمانی نشده است، آنان مأیوس گشته و متفرق شده‌اند، همچنین، در پایان نامه، ابراهیم خلیل خان بر این مسئله تأکید کرده است که اگر اقدامی از طرف سلطان عثمانی

انجام نشود، اراکلی خان بر تمام منطقه، که از نظر ابراهیم خلیل خان حق دولت عثمانی بود، تسلط می‌یابد (نصیری، ۱۳۶۶: ۱/۴). همچنین، ابراهیم خلیل خان در نامه‌ی دیگری که کمی بعد به سلطان عثمانی نوشت، متذکر شد که آقا محمد خان قصد حمله به آذربایجان و عبور از رودخانه‌ی ارس دارد، و از سلطان عثمانی خواست تا اقدامی در این مورد انجام دهد (همان، ۱-۱/۳).

همین گزارش نشان می‌دهد که ابراهیم خلیل خان می‌دانست اگر آقا محمد خان وارد قفقاز شود، نخست به یکسره کردن تکلیف خود با ابراهیم خلیل خان خواهد پرداخت. در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۹۸ تا اواخر ۱۲۰۹ ه.ق، آقا محمد خان که تمام سعی خود را برای تثبیت موقعیت خود در استر آباد و مازندران و عراق عجم و غلبه بر زندیه به کار می‌گرفت، توجه مستقیمی به امور آذربایجان و قفقاز نشان نداد، اما در شوال ۱۲۰۹ ه.ق، که رقبای داخلی، خصوصاً لطفعلی خان زند، را از میان برداشته بود، به فکر تأمین امنیت آذربایجان و اعمال حاکمیت بر قفقاز افتاد. آقا محمد خان به سوی آذربایجان حرکت کرد و میرزا محمد خان دولو حاکم قزوین را به‌عنوان بیگلربیگی تهران تعیین کرد. سپس به سوی آذربایجان حرکت کرد و پس از چند روز وارد چمن سلطانیه شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۷؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۲۸؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۹/۲۶۳).

در آستانه حرکت آقا محمد خان به سوی چمن سلطانیه، ژنرال گودویچ طی گزارشی به کاترین دوم نوشت: «آقا محمد خان لطفعلی خان زند را شکست داده و درصدد است تا سلطنت ایران را به دست گیرد و هم اکنون به تهران آمده و در حال جمع آوری نیرو برای حرکت به سوی اردبیل است و بر آن است تا پس از مطیع ساختن خانات شماخی، شوشی و طالش، از سمت قراباغ به گرجستان حمله کند» (Armenians and Russia, 2001:347).

هنگامی که آقا محمد خان وارد اردبیل شد، محمد حسن خان قوینلو را همراه سپاهی به سمت پل خدا آفرین فرستاد تا از آن مراقبت کنند که توسط شورشیان (نیروهای ابراهیم خلیل خان جوانشیر) خراب نشود؛ اما زمانی که محمد حسن خان قوینلو به پل خدا آفرین رسید، متوجه شد که پل توسط مردم شوشی به دستور ابراهیم خلیل خان جوانشیر برای جلوگیری از عبور سپاه قاجاریه خراب شده است. آقا محمد خان دستور داد تا پل خدا

آفرین را به سرعت بازسازی کنند، و در همان سال در کنار پل خدا آفرین لشکر خویش را مستقر ساخت و آن‌جا را لشکرگاه قرار داد (هدایت، همان: ۹/۲۶۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۴۲۸).

آقا محمد خان پس از عبور از رود ارس، سرانجام در ۲۰ ذی‌حجه‌ی سال ۱۲۰۹ ه. ق. (۷ ژانویه سال ۱۷۹۵ م) ابراهیم خلیل خان جوانشیر را در قلعه‌ی شوشی محاصره نمود. ابراهیم خلیل خان که در همین زمان، علاوه بر مکاتبه با عثمانی‌ها، به‌طور آشکار و پنهان با اراکلی خان و روس‌ها نیز روابطی برقرار کرده بود، دست به مقاومت زد و در مقابل آقا محمد خان حاضر به تسلیم نشد، و با دو هزار سپاهی از قلعه بیرون آمد، اما قوایش در نبرد با قوای آقا محمدخان منهدم شدند. هشت روز بعد، خان جوانشیر که می‌دانست قدرت مقابله و مقاومت در برابر قوای آقا محمدخان را ندارد، از در تسلیم و اطاعت درآمد (ساروی، همان: ۲۶۹؛ هدایت، همان: ۹/۳۶۷؛ سپهر، ۱۳۵۳: ۷۳؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۱۴۲۹).

قلعه‌ی شوشی قلعه‌ی مستحکمی بود، بنابراین آقا محمد خان نمی‌توانست به‌سادگی آن‌را تصرف کند. در همین زمان خبر رسید که تعدادی از برادر زاده‌های ابراهیم خلیل خان در قلعه‌ای در شش فرسنگی شوشی مستقر شده‌اند. آقا محمد خان به دو تن از سرداران خود دستور داد به آن قلعه بتازند و برادر زاده‌های ابراهیم خلیل خان را به اسارت گیرند. آن‌ها نیز بی‌درنگ فرمان آقا محمد خان را به‌کار بستند و برادرزاده‌های ابراهیم خلیل خان را همراه اموال و عیال به حضور خان قاجار آوردند (ساروی، همان: ۲۷۰؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۲۹؛ سپهر، همان: ۷۳؛ هدایت، همان: ۹/۲۶۷). ابراهیم خلیل خان پس از شنیدن خبر اسارت برادر زاده‌های خویش، نامه‌ای به این مضمون برای آقا محمد خان نوشت و آن‌را همراه یکی از خویشاوندان خود ارسال داشت:

«چندین هزار تومان وجه نقد پیشکش و یک نفر ولد خود را به گرو به خدیو کیومرث کش فریدون فرمی‌دهم که اکنون از سر این پیر شکسته گذشته، تا رفع وحشت و خشیت گردیده رو به دیار مروّت بنیان آورم» (ساروی، همان: ۲۷۰؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۶۱؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۸؛ ذنبلی، ۱۳۸۳: ۶۹؛ هدایت، همان: ۳۲۱؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۲۹).

آقا محمد خان، گرچه در آغاز قبول خواسته خان شوشی را به حضور شخص وی در نزد خویش موکول کرد، اما سرانجام به همان اظهار انقیاد و شرایط او قانع گشت.^۱

آقا محمد خان در لشکرکشی به قفقاز برآن بود تا پس از تصرف شوشی، برنامه‌ی بعدی خویش را علیه اراکلی خان در تفلیس که شرایط خطرناکی در اتحاد با روس‌ها در منطقه بدید آورده بود، به اجرا گذارد. بنابراین در شرایطی که ابراهیم خلیل خان باز هم به اطاعت مشروط تن در داده بود، مصلحت خویش و قوای خود را در آن دید که بیش از این سپاهیان خود را در کنار قلعه شوشی متوقف نکند و عازم تفلیس شود. او می‌توانست پس از خاتمه‌ی کار اراکلی خان با خیالی آسوده‌تر تکلیف ابراهیم خلیل خان و قلعه شوشی را روشن کند؛ به همین دلیل، نیز سپاهیان خویش را بر گرفت و روانه تفلیس شد.

تصرف تفلیس و متواری شدن اراکلی خان حاکم گرجستان و متعاقب آن، اظهار بندگی دیگر خوانین قفقاز، از جمله جواد خان گنجه‌ای و محمد خان ایروانی، شاه قاجار را بر آن داشت تا به اطاعت ظاهری ابراهیم خلیل خان اکتفا نکند و خواستار اطاعت بی‌قید و شرط خان جوانشیر گردد. از این‌رو، در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۱۰ ه. ق، آقا محمدخان، سلیمان خان را همراه ۵ هزار نفر عازم قلعه شوشی کرد و به او دستور داد تا ابراهیم خلیل خان را به حضورش آورد. به دستور خان قاجار، امیرکبیر مأمور بود تا در صورت عدم تمکین خان شوشی، قلمرو او را غارت کند (ساروی، همان: ۲۷۹؛ هدایت، همان: ۹/۲۶۵؛ سپهر، همان: ۷۹).

پس از رسیدن قوای سلیمان خان به کنار قلعه شوشی، ابراهیم خلیل خان حاضر نشد پیشنهاد او را برای رسیدن به حضور آقا محمد خان بپذیرد؛ بنابراین، سلیمان خان به قوای خویش دستور داد تا به قلعه شوشی حمله و آن‌جا را غارت کنند (ساروی، همان: ۲۷۹-۲۸۰؛ هدایت، همان: ۹/۲۶۵). آقا محمدخان در جریان این مرحله از لشکرکشی‌های خود به قفقاز، توانست تفلیس را تصرف کند و پس از واداشتن ابراهیم خلیل خان جوانشیر به اطاعت، مصطفی خان شیروانی را به فرار از شیروان به فیت داغی ناگزیر سازد. مصطفی خان پس از

۱. عبدالرزاق دنبلی در گزارش بسیار کوتاهی می‌نویسد: «در این سال تسخیر قراباغ و گرفتن ابراهیم خلیل خان و تصرف قلعه‌ی پناه آباد معروف به شوشی دست نداد و آقا محمد خان از شوشی عازم تسخیر گرجستان شد».

این فرار، چون توانایی مقاومت در برابر خان قاجار را نداشت، سرانجام به تسلیم ظاهری به آقامحمدخان مجبور شد (هدایت، همان: ۳۲؛ شیبانی، ۱۳۶۶: ۵۰؛ دنلی، همان: ۷۰).

در همین ایام، با پناهنده شدن اراکلی خان، حاکم متواری گرجستان، و درخواست استمداد از امپراتریس روسیه، کاترین کبیر به ژنرال والرین زوبوف دستور داد تا برای حرکت به داخل ایران آماده باشد و سرزمین‌های تصرف شده توسط آقامحمدخان را اشغال کند و در دستورالعمل خویش به ژنرال زوبوف تأکید نمود که ابراهیم خلیل خان جوانشیر را نجات دهد و پس از استقرار کامل وی در شوشی، ارتش روسیه از رود ارس عبور کند تا خان‌های آذربایجان را برای اتحاد علیه دشمن مشترک متقاعد سازد (Armenians and Russia, 2001: 355).

در همین زمان، با رسیدن قوای روسیه به آلبان و تسلیم جواد خان زیاد اغلی قاجار و سلیم خان شکی، حاکم گنجه و شکی به ژنرال زوبوف، در حالی که قوای روسیه در کنار رود کر مستقر شده بود، ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حاکم قراباغ، نیز با ارسال هدایایی برای فرمانده قوای روسیه، به ژنرال زوبوف اظهار اطاعت و انقیاد کرد و به این ترتیب راه سردار روسیه و قوای روسی که قصد نفوذ به مغان را داشتند، به سوی ارس هموار شد (باکیخانف، همان: ۱۷۹؛ ساروی، همان: ۲۶۵؛ هدایت، همان: ۹/۲۹۵).

پس از آن که آقا محمدخان در سال ۱۲۱۰ ه.ق، در تهران تاج‌گذاری کرد، به عزم تسخیر خراسان و از بین بردن آخرین بازمانده خاندان افشاری، یعنی شاه‌رخ میرزا، به آنجا حرکت کرد و پس از شکست دادن او و گرفتن جواهرات و خزائن بسیار، خراسان را به قصد تهران ترک کرد و در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۱۱ ه.ق، وارد تهران شد (دنلی، همان: ۷۰)؛ و قصد داشت که بلافاصله از آنجا برای جلوگیری از تعرض روس‌ها به آن منطقه، به آذربایجان لشکرکشی کند. بنابراین، طی فرمانی به خوانین آذربایجان نوشت و از آنان خواست تا خود تدارک لازم برای لشکرکشی علیه روسیه فراهم کنند و منتظر رسیدن او به آذربایجان باشند. مؤلف /حسن‌التواریخ نوشته است: به دلیل شدت سرما، امکان لشکرکشی علیه روس‌ها وجود نداشت، بنابراین وی طی فرمانی به خوانین آذربایجان نوشت که چون در آغاز سال خورشیدی به سوی روس‌ها روانه خواهد شد، لازم است تا آنان برای «تنبیه روسیه و سایر

سرکشان آن حدود و تهیه‌ی سیورسات و علوفات از مال خاصه دیوان اعلیٰ... اقدام کنند و آماده باشند (ساروی، همان: ۲۹۵).

با فرا رسیدن بهار و فصل گرما، شاه قاجار به همراه صادق خان شقاقی با پنج‌هزار نفر به سوی شوشی حرکت کرد تا ابراهیم خلیل خان جوانشیر را وادار به اطاعت کند. به‌رغم طغیان آب رودهای کر و ارس، خان قاجار با سپاه خویش، خود را به آن سوی آب رسانید تا شوشی را مورد حمله قرار دهد. او قصد داشت پس از شوشی به سوی قزلبدر حرکت کند (ساروی، همان: ۲۹۷؛ حسینی شیرازی، بی‌تا: ۱/۱۵؛ دنبلی، همان: ۷۱؛ مروزی، بی‌تا: ۳۷؛ هدایت، همان: ۹/۲۹۴؛ اعتضادالسلطنه، همان: ۵۱).

با رسیدن خبر حرکت آقا محمد خان به سمت شوشی، ابراهیم خلیل خان بلافاصله به سوی داغستان گریخت. بنابراین آقا محمد خان قوای را به تعقیب او فرستاد و خود روانه‌ی تصرف شوشی شد (دنبلی، همان: ۷۱؛ ساروی، همان: ۲۹۷؛ هدایت، همان: ۹/۲۹۵). پس از آن‌که قوای اعزامی خان قاجار توانستند بنه ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که به سوی داغستان می‌گریخت، تصرف کنند و به سوی آقا محمد خان بازگردانند، وی از منزل آنچه خود را به شوشی رساند و با تصرف آن‌جا، اردوگاه خویش را در کنار این شهر برافراخت (سپهر، همان: ۸۶؛ ساروی، همان: ۲۹۷؛ هدایت: همان‌جا). لازم به ذکر است که در همین لشکرکشی آقا محمد خان در کنار قلعه‌ی شوشی درحالی‌که در چادر خود خوابیده بود، توسط سه تن از ملازمان خود که از سوی او تهدید به قتل شده بودند، کشته شد و نتوانست حاکمیت متزلزل ایران را در قفقاز تجدید کند.

با مرگ آقا محمد خان و روی کار آمدن فتحعلی‌شاه، از سال ۱۲۱۱، تا سال ۱۲۱۸ ه.ق، در حالی‌که وی در پی فراهم کردن شرایط تثبیت سلطنت خویش بود، باعث شد تا ابراهیم خلیل خان که به داغستان متواری شده بود، با خیالی آسوده به شوشی بازگردد. در این زمان، ابراهیم خلیل خان سیاست دوگانه‌ای در پیش گرفت: از یک‌سو سعی در حفظ روابط حسنه با شاه قاجار، حتی از طریق خویشاوندی داشت؛ و از سوی دیگر خواستار استقلال خویش بود؛ اما همواره از دولت روسیه تزاری نیز بیم داشت. در ادامه‌ی همین سیاست در سال ۱۲۱۲ ه.ق، پسر خویش ابوالفتح‌خان را نزد فتحعلی‌شاه فرستاد. شاه قاجار در این زمان در

ادامه سرکوبی صادق خان شقاقی در میانجی‌گرمرود به سر می‌برد (حسینی شیرازی، بی‌تا: ۴۰؛ هدایت، همان: ۹/۲۹۴؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۴۷). کمی بعد در شرایطی که فتحعلی شاه کوشش داشت از طریق برقراری روابط خویشاوندی با خان جوانشیر او را به جرگه‌ی متحدان خویش سوق دهد، ابراهیم خلیل خان ناگزیر شد دختر خویش را به همسری فتحعلی‌شاه درآورد. منابع قاجاری در این زمینه نوشته‌اند:

«چون سابق بر این مقرر شده بود که از جانب پادشاه گیتی ستان به امیر کبیر ابراهیم خلیل خان اطمینانی داده شود، مصلحان خیراندیش صلاح دیدند که محبوه‌ای از صبایای محترمه‌ی حکمران قراباغ و شوشی با حضرت خاقان قاجار رتبه‌ی مواحدت و هم آغوشی حاصل نماید تا مایه‌ی اتحاد و اعتماد ابراهیم خلیل خان بدین دولت ابد مدت گردیده و پای تشویش در دامان اطمینان کشیده دارد، لهذا در این ایام خجسته فرجام نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا به پایمردی و دستیابی مقربین ارجمند روانه نموده تا صبیبه امیر جلیل ابراهیم خلیل خان را از چمن قراباغ، حضور شهریار گیتی ستان به طهران آورند و در کمال عز و احترام و شرافت و جلالت در عقد نکاح پادشاه والا جاه درآمد» (حسینی شیرازی، همان: ۴۱؛ هدایت، همان: ۹/۳۵۸؛ سپهر، همان: ۱۰۷؛ هدایت، همان: ۳۴۳؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۵۳).

روابط به ظاهر حسنه‌ی ابراهیم خلیل خان با دربار قاجاریه تا روزگار هجوم مجدد قوای روسیه به قفقاز در سال ۱۲۲۰ه.ق، ادامه داشت. چون در این زمان قوای روسیه تحت فرماندهی ژنرال سیسیانف وارد قفقاز شدند، و فرمانده روسی طی اعلامیه‌ای حکام و خوانین منطقه را به اطاعت از روسیه فرا خواند، ابراهیم خلیل خان نیز که تاب مقاومت در برابر روس‌ها را نداشت، اطاعت از سیسیانف را پذیرفت و کمی بعد حاضر شد با روس‌ها عهدنامه‌ای امضاء کند. باکیخانف در این باره نوشته است:

«سردار روس در کنار رود کرک با ابراهیم خلیل خان قراباغی ملاقات کرده، او به موجب عهدنامه، به دادن هزار اشرفی بر وجه خراج هر ساله و تخصیص مملکت خود به دولت روسیه متعهد و پانصد نفر سالدات برای حمایت خود برده، در قلعه‌ی شوشی جای داد. به خود او [ابراهیم خلیل خان]، چین جنرال لیطنانط و به پسرانش محمد حسن آقا و مهدی آقا

چین جنرال مایوری و به خانلار آقا چین پولکونیکي از دولت امپراطوری عنایت گردید...» (باکیخانف، همان: ۱۸۷).

ابراهیم خلیل خان، علاوه بر اتخاذ این سیاست، در ربیع الاول سال ۱۲۲۰ ه.ق، در شرایطی که قوای قاجاریه و ساکنان ایرانی منطقه قفقاز برای دفع تجاوز روس‌ها نیازمند اتحاد با یکدیگر بودند، نه تنها در راستای همراهی با ایرانیان قدم بر نداشت، بلکه با اتحاد کامل با قوای روسیه حاضر شد همراه آنان و نیروی خویش روانه‌ی پل خدا آفرین و مانع عبور قوای عباس میرزا به طرف قفقاز شود. ابراهیم خلیل خان می‌دانست که اتخاذ این سیاست، دشمنی آشکار با دربار ایران است و با واکنش تندی مواجه خواهد شد. بنابراین، چون در همین زمان خبر یافت که فتحعلی‌شاه نیز همراه قوایی برای مقابله با روس‌ها از تهران به چمن اوجان وارد شده است، ابراهیم خلیل خان جوانشیر از خوف جان، جعفر قلی خان نبیره خود را نزد سیسیانف سردار روسیه که در گنجه بود، فرستاد و پس از استمداد از او و اتحاد با وی، راه سپاه روسیه را به قراباغ و شوشی گشود (حسینی شیرازی، همان: ۸۱؛ هدایت، همان: ۹/۴۰۴؛ دنبلی، همان: ۲۲۵؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۷۵).

با پایان یافتن فصل سرما، در ۱۴ صفر سال ۱۲۲۰ ه.ق، عباس میرزا بار دیگر به سمت آذربایجان روانه گردید. همچنین شاه میرزا عیسی قائم مقام ملقب به میرزا بزرگ را به‌عنوان وزارت نایب‌السلطنه همراه با او به آذربایجان فرستاد. پس از ورود عباس میرزا به آذربایجان، بلافاصله معلوم شد که ابراهیم خلیل خان جوانشیر به حکومت ایران خیانت کرده و به سردار روس پیوسته است (اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۷۵؛ هدایت، همان: ۳۴۵-۳۴۶). عباس میرزا پس از آن‌که فهمید ابراهیم خلیل خان جوانشیر به او خیانت کرده است، ابتدا تصمیم گرفت قلعه‌ی پناه‌آباد شوشی را تصرف کند. ابراهیم خلیل خان هم بلافاصله افرادی را برای درخواست کمک به نزد سیسیانف فرستاد. او نیز بی درنگ سپاهی به یاری حاکم شوشی فرستاد. سپس ابراهیم خان همراه با قوای روسی در کنار پل خدا آفرین سنگر گرفتند. از سوی قوای ایران هم اسماعیل بیک دامغانی برای مقابله با ابراهیم خان فرستاده شد.

وقتی که دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند، سیسیانف باز هم شکست خورد و ناگزیر به سوی آق‌اوغلان عقب‌نشینی کرد (اعتمادالسلطنه، همان: ۱۴۷۵-۱۴۷۶؛ اعتضادالسلطنه، همان:

۳۱۴؛ مروزی، همان: ۱۱۰). سیسیانف قصد داشت با حمایت کامل دولت روسیه از حکامی نظیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر، باعث دل‌گرمی آنان در خیانت به دربار ایران و همراهی با روس‌ها شود. این در حالی بود که در حدود اواسط ربیع الاول سال ۱۲۲۰ه.ق، قوای قاجاری به فرماندهی اسماعیل خان دامغانی توانسته بود در منزل جبرئیل لو، قوای روسی و متحدان قراباغی آن را شکست دهند و آنان را به عقب‌نشینی وادار کنند. در جریان این پیروزی قوای ایرانی، محمد حسن خان پسر ابراهیم خلیل خان نیز که همراه روس‌ها بود، به درون جنگل‌های اطراف گریخت و به کمک چند نفر ارمنی خود را به داخل قلعه‌ی شوشی رساند و جان خود را نجات داد (حسینی شیرازی، همان: ۱/۸۱؛ دنبلی، همان: ۷۱؛ مروزی، بی‌تا: ۱۹۳؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۹/۴۰۵؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۴۶؛ سپهر، ۱۳۵۳: ۱۳۴؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۷۵).

عباس میرزا در تعقیب قوای روسیه به سوی شوشی رهسپار شد. همزمان روس‌ها هم سپاهی به فرماندهی کتلاروسکی (Ketlarusky) برای تصرف پناه‌آباد (شوشی) گسیل داشتند. پس از چند روز جنگ و درگیری بین قوای روس و ایران، سردار روسی شکست خورد و به تروناوت در سه منزلی گنجه پناه برد. این قلعه نیز به محاصره قوای ایران درآمد. کتلاروسکی برای تسلیم شدن، از عباس میرزا سه روز مهلت خواست؛ ولی پس از سه روز موفق به فرار گردید (حسینی شیرازی، همان: ۱/۸۲؛ مروزی، همان: ۱۹۷-۱۹۸؛ هدایت، همان: ۳۴۶؛ سپهر، همان: ۱۳۵؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۷۶؛ مروزی، همان: ۱۱۱).

سیسیانف که گمان می‌کرد به دلیل اجتماع نیروهای ایران در قفقاز می‌تواند گیلان را تصرف کند، یکی از فرماندهان روس به نام شفت (Scheft) را با دوازده فروند کشتی به سمت گیلان روانه کرد. هرچند که شفت توانست انزلی را تصرف کند، ولی میرزا موسی منجم‌باشی گیلانی در پیربازار به کمک قوای محلی توانست شکست سختی بر قوای روس وارد آورد. قوای روس پس از شکست، از طریق دریا به باکو فرار کردند و از آن‌جا به سیسیانف پیوستند (مروزی، همان: ۱۱۴-۱۱۵؛ دنبلی، همان: ۲۳۵؛ سپهر، همان: ۱۴۵؛ حسینی شیرازی، همان: ۱/۸۳؛ مروزی، همان: ۱۹۹؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۴۶-۳۴۷؛ هدایت، همان: ۴۰۹-۴۱۰؛ اعتضادالسلطنه، همان: ۳۱۹).

بعد از شکست کتلاروسکی و همزمان با حوادث گیلان، سیسیانف برای تلافی شکست، به همراه سپاهی، از گنجه روانه‌ی جنگ با سپاه ایران شد. شاه هم، عباس میرزا را به تسخیر گنجه، و اسماعیل خان دامغانی را نیز همراه سپاهی به جنگ با سیسیانف فرستاد. قوای روس در این جنگ هم شکست خورد. سیسیانف هم به سوی آق دره عقب‌نشینی کرد. عباس میرزا هم از غیبت قوای روس در گنجه استفاده و آنجا را تصرف کرد، ولی نتوانست قلعه را که در دست قوای روس بود، به تصرف خود درآورد. چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف کم بود؛ اما درون قلعه دارای آذوقه‌ی فراوان بودند. عباس میرزا مسلمانان گنجه را به علت کمبود آذوقه به تبریز منتقل کرد، و خود از طریق آخسقه (نام ولایتی در گرجستان) به ایروان بازگشت و از آنجا روانه‌ی تبریز شد (حسینی شیرازی، همان: ۱/۸۴؛ هدایت، همان: ۹/۴۱۲؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۱۴۷۶-۱۴۷۷؛ هدایت، همان: ۳۴۷).

پس از بازگشت عباس میرزا به سوی تبریز، سیسیانف سردار روس به سوی قلعه‌ی شوشی حرکت کرد. ابراهیم خان هم دروازه‌ی قلعه را به روی او گشود و سردار روس بلافاصله پس از به‌جا گذاشتن تعدادی از نیروهای خود در آنجا، به سوی گنجه حرکت کرد (هدایت، همان: ۳۴۸؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۳/۱۴۷۷؛ مروزی، همان: ۱۲۰). در این زمان، ابراهیم خلیل خان، چون چنین دید و دریافت که قصد نهایی روس‌ها تصرف تمام مناطق قفقاز است و آنان برای متحدان خود اهمیتی قائل نیستند، بنابراین به اندیشه افتاد تا از روس‌ها فاصله بگیرد و خود را به عباس میرزا نزدیک کند.

طی ماه‌های بعد، در حالی که سیسیانف کوشش داشت با تلاشی وسیع مانع شکست کامل قوای روسیه در مناطق مختلف شود، سرانجام، خود او در کنار قلعه‌ی باکو کشته شد (دنبلی، همان: ۲۳۸-۲۳۹؛ باکیخانف، همان: ۱۸۸؛ مروزی، همان: ۱۲۴؛ اعتضادالسلطنه، همان: ۳۲۱؛ هدایت، همان: ۹/۴۱۵).

قتل ابراهیم خلیل خان جوانشیر

در سال ۱۲۲۱ ه. ق/ ۱۸۰۶ م، ابراهیم خلیل خان که بعد از کشته شدن سیسیانف از خیانت و سازش خود با روسیه پشیمان شده بود، نامه‌ای به عباس میرزا نوشت و در آن طلب بخشش و شفاعت کرد. این در شرایطی بود که هنوز تعدادی از نیروهای روس در قلعه‌ی شوشی

مستقر بودند؛ همچنین از عباس میرزا خواست که لشکری به کمک او بفرستد تا قوای روس را از قلعه‌ی شوشی بیرون کند. عباس میرزا نیز فرج‌الله‌خان شاهسون را از راه چناقچی، و ابوالفتح‌خان پسر ابراهیم‌خلیل‌خان را که از ابتدا طرفدار دولت ایران بود، از راه قبان به کمک ابراهیم خلیل خان روانه کرد و خود نیز در اردبیل ماندگار شد. متأسفانه جعفرقلی خان نوه‌ی ابراهیم خلیل خان خیانت کرد و روس‌ها را از قصد پدر بزرگ خویش آگاه ساخت؛ تا این‌که در ۲۳ ربیع‌الاول سال ۱۲۲۱، ابراهیم‌خلیل‌خان و همسرش و تعدادی از نزدیکانش را به قتل رساندند و فرار کردند (دنبلی، همان: ۲۴۸-۲۴۹؛ باکیخانف، همان: ۱۸۹؛ مروزی، همان: ۱۲۸-۱۳۰؛ اعتضادالسلطنه، همان: ۳۲۴؛ هدایت، همان: ۹/۶۱۵؛ سپهر، همان: ۱۵۰).

پس از آن‌که خبر قتل ابراهیم خلیل خان به نایب‌السلطنه عباس میرزا رسید، بلافاصله برای جنگ با قوای روس روانه قلعه پناه آباد شوشی شد. سلیم خان شکی پس از ورود عباس میرزا به آن حدود و همچنین خبر قتل ابراهیم خلیل خان، بلافاصله نامه‌ای به عباس میرزا نوشته و در آن مدعی شده بود که به علت دشمنی با مصطفی‌خان شیروانی با روس‌ها متحد شده بود، اکنون نیز از کرده خود پشیمان شده است. میرزا هم فرج‌الله‌خان شاهسون را برای کمک به او فرستاد (دنبلی، همان: ۲۴۹؛ باکیخانف، همان: ۱۸۹؛ مروزی، همان‌جا؛ اعتضادالسلطنه، همان: ۳۲۴؛ هدایت، همان: ۹/۶۱۵؛ سپهر، همان: ۱۵۰؛ حسینی شیرازی، همان: ۹۰؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۱۴۲۸). از سوی دیگر، چون قبایلی که در قراباغ اقامت داشتند، خواستار کوچ کردن بودند، عباس میرزا عطا‌الله‌خان شاهسون را برای کوچ دادن آن‌ها فرستاد.

نتیجه‌گیری

بدون شک، دوره‌ی جنگ‌های ایران و روسیه یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران به شمار می‌رود که از سوی مورخان کم‌تر توجهی به تحولات تاریخی این دوره شده است. به طوری که اکثر آنان در کتاب‌های خود به خصوص در کتاب‌های دوره‌ی دبیرستان و دانشگاهی، تنها به نقاط ضعف ایران و نتایج این جنگ‌ها که طی آن دو عهدنامه‌ی گلستان و ترکمنچای بر دولت ایران تحمیل شد، پرداخته‌اند. در صورتی که از لحاظ نظامی ارتش

ایران و روسیه تفاوت زیادی با هم نداشتند و غالباً به نقش حکام و خوانین محلی قفقاز در طول این جنگ‌ها توجه نشده است. چنان‌که یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در طی این جنگ‌ها همین حکام و خوانین محلی قفقاز بودند، که به‌عنوان ستون پنجم روس‌ها در ایران به شمار می‌رفتند و یکی از مهم‌ترین عوامل شکست ایران در طی این جنگ‌ها بودند. از آن‌جا که ارتش روسیه هیچ‌گونه آشنایی با منطقه‌ی کوهستانی قفقاز نداشت و از طرف دیگر تهیه آذوقه سپاه برای آن‌ها مشکل بود؛ لذا توانستند با دادن وعده‌های مختلف به حکام و خوانین قفقاز آن‌ها را با خود همراه سازند و آذوقه و اطلاعات لازم مربوط به منطقه از آن‌ها بگیرند، که همین امر باعث طولانی شدن این جنگ‌ها در منطقه شد. در حالی‌که هرگاه خوانین از همکاری با دولت روسیه امتناع می‌کردند، ارتش ایران پیروز بلامنازع این جنگ‌ها بود.

کتابنامه

۱. اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ۱۳۶۸، *المسالک و الممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
۲. اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا. ۱۳۷۰، *اکسیر التواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، ویسمن.
۳. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. ۱۳۶۷، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران، دنیای کتاب.
۴. امیر احمدیان، بهرام. ۱۳۷۶، *جغرافیای کامل قفقاز*، تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. باکیخانف، عباسقلی. ۱۹۷۰، *گلستان ارم*، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی‌زاده و دیگران، باکو، اداره انتشارات علم.
۶. جوانشیر قره‌باغی، میرزاجمال. ۱۳۸۲، *تاریخ قره‌باغ*، مقدمه تصحیح و تحشیه‌ی حسین احمدی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۷. حسینی شیرازی، فضل الله (متخلص به خاوری). [بی‌تا]، *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۱، خطی، کتابخانه‌ی ملی ایران.
۸. حسینی فسایی، میرزا حسن. ۱۳۶۷، *فارسنامه ناصری*، تصحیح و تحشیه‌ی منصور رستگار فسایی، ج ۱، تهران، امیر کبیر.
۹. حموی، یاقوت بن عبدالله. ۱۳۸۰، *معجم البلدان*، ترجمه‌ی علی نقی منزوی، ج ۱، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
۱۰. دنبلی، عبدالرزاق (مفتون). ۱۳۸۳، *مآثر سلطانیه*، تصحیح و تحشیه‌ی غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات روزنامه‌ی ایران.
۱۱. راه ورلیقوان، علیرضا، و پرویز زارع شاهموس. ۱۳۷۶، *تاریخ قره‌باغ*، تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. رضا، عنایت الله. ۱۳۷۸، *سخنی کوتاه پیرامون قفقاز در ایران و قفقاز*، پرویز ورجاوند، قطره.
۱۳. _____ . ۱۳۶۰، *آذربایجان واران (آلبانیای قفقاز)*، تهران، ایران زمین.
۱۴. زرگری‌نژاد، غلامحسین. ۱۳۸۶، *روز شمار تحولات ایران در عصر قاجاریه*، ج ۱، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ ایران.
۱۵. ساروی، محمد فتح الله بن محمد تقی. ۱۳۷۱، *تاریخ محمدی (احسن التواریخ)*، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، امیرکبیر.
۱۶. سپهر، میرزا محمد تقی (لسان‌الملک). ۱۳۵۳، *ناسخ التواریخ، سلاطین قاجاریه*، تهران، اسلامیه.
۱۷. شیبانی، میرزا ابراهیم (صدیق‌الممالک). ۱۳۶۶، *منتخب التواریخ*، تهران، محمد علی علمی.
۱۸. کسروی، احمد. ۱۳۳۹، *شهر یاران گمنام*. ج ۲، تهران، [بی‌نا]
۱۹. گوگچه، جمال. ۱۳۷۳، *قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی*، ترجمه‌ی و هاب ولی، تهران، وزارت امور خارجه.

۲۰. لاکهارت، لارنس. ۱۳۸۳، *انقراض سلسله‌ی صفویه*، ترجمه‌ی اسماعیل دولت‌شاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. مروزی، محمد صادق (وقایع نگار). [بی‌تا]، *تاریخ جهان آرا*، خطی، تهران، کتابخانه‌ی ملی ایران.
۲۲. _____ . ۱۳۶۹، *تاریخ جنگ‌های ایران و روس (آهنگ سروش)*، گردآورنده حسین آذر، به تصحیح امیر هوشنگ آذر.
۲۳. مقدسی، ابو عبدالله محمد ابن احمد. ۱۳۶۱، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه‌ی علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۲۴. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق. ۱۳۶۸، *تاریخ گیتی گشا*، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، تهران، اقبال.
۲۵. نصیری، محمد رضا. ۱۳۶۶، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)*، ج ۱، تهران، مؤسسه‌ی کیهان.
۲۶. هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۳۹، *تاریخ روضة الصفای ناصر*، ج ۹، تهران، خیام.
۲۷. _____ . ۱۳۷۳، *فهرس التواریخ*، تصحیح و تحشیة عبدالحسین نوایی و میرهاشم محمد شاه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. هرودوت. ۱۳۵۰، *تاریخ هرودوت*، جرج راولین سن، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۸. یعقوبی، ابن واضح. ۱۳۴۷، *البلدان*، ترجمه‌ی محمد آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

1. *Armenians and Russia (1626 – 1796) a Documentary Record*. 2001, Annotated Translation and Commentary by: George A.Bournoutian, Mazda Publishers, Inc.